

#### ۴.۵. نظریه پنجم: تمایز به روش

عبارت مرحوم فاضل رحمه الله عليه:

«در باب تمایز علوم، نظریه جدیدی ارائه شده که تمایز علوم را به تمایز «روش‌ها» و «شیوه‌ها» و «اسلوب‌ها» و به تعبیر آنان «متدها»ی بحث قرار دهیم و بگوییم: تغییر روش و اسلوب، موجب تعدد علم و تمایز علوم می‌شود، اگرچه موضوع علوم، واحد باشد.

یعنی اگرچه علوم متعددی در رابطه با یک موضوع بحث کنند ولی چون روش و اسلوب بحث در آنها تفاوت دارد، همین امر سبب تمایز علوم بشود. مثلاً در مسأله «انسان‌شناسی» اگر از روش تعقل و برهان و استدلال استفاده کنیم، این را «انسان‌شناسی فلسفی» یا «علم النفس» می‌نامند و اگر بخواهیم انسان را از طریق آیات و روایات مورد بحث قرار دهیم می‌توانیم آن را به عنوان علم دیگری به حساب آورده و مثلاً آن را «انسان‌شناسی دینی» بنامیم. و اگر بخواهیم انسان را از راه تجربه و آثار و بقایای انسان‌های اولیه مورد بررسی قرار دهیم می‌توانیم آن را علم سومی به حساب آورده و آن را «انسان‌شناسی جسمانی یا زیستی» بنامیم. بنابراین ما سه علم داریم که موضوع آنها «انسان» است ولی چون روش بحث در هر کدام با دیگری فرق دارد همین تفاوت روش‌ها سبب تمایز علوم گردیده است.

مسأله «خداشناسی» نیز به همین شکل است، زیراگاهی از راه برهان علت و معلول و امثال آن - که در فلسفه مطرح است - تحقق پیدا می‌کند که می‌توان آن را «خداشناسی فلسفی» نامید. و گاهی از راه کشف و شهود و امثال آن - که در عرفان مطرح است - تحقق پیدا می‌کند، که می‌توان آن را «خداشناسی عرفانی» نامید. در حالی که موضوع هر دو، «خداشناسی» است<sup>۱</sup>

ما می‌گوییم:

این مطلب که حضرت آیت الله فاضل رحمه الله علیه، به عنوان نظریه جدید مطرح کرده اند، در حاشیه شرح منظومه توسط حاجی سبزواری مورد اشاره قرار گرفته است؛ هر چند ایشان این مطلب را به عنوان ضابطه کلی تمایز علوم مطرح نکرده اند و تنها به عنوان تمایز مکتب‌های فلسفی آن را مورد اشاره قرار داده اند:

«و هم اربع فرق، لانهم اما ان يصلوا اليها بمجرد الفكر او بمجرد تصفية النفس، بالتخلية و التحلية او بالجمع بينهما؛ فالجامعون هم الاشراقيون. المصفون هم الصوفية. و المقتصرون على الفكر اما يواظبون موافقة اوضاع ملة الاديان، و هم المتكلمون؛ او يبحثون على الاطلاق، و هم المشائون. و الفكر مشئ العقل، اذ الفكر حركة من المطالب الى المبادئ، و المبادئ الى المطالب»<sup>۲</sup>

نکته: با توجه به آنکه مثال مورد نظر مرحوم فاضل انسان‌شناسی است مناسب است توجه داشته باشیم که انسان‌شناسی

۱. اصول فقه شیعه؛ ج ۱ ص ۱۲۵ الی ۱۲۶

۲. شرح منظومه؛ ج ۱ ص ۲۶۶؛ حاشیه ۵۰



دینی دو معنا دارد یکی آنکه کسی بررسی کند که در طول تاریخ دین درباره انسان چه گفته است (چنانکه مثلا حتی یک مسیحی بررسی می کند که نظریه اسلام درباره انسان چیست؟) و یکی آنکه برای یافتن حقیقت انسان از منابع دینی استفاده نماید. معنای اول تاریخ انسان شناسی است که ربطی به بحث ما ندارد و معنای دوم انسان شناسی دینی است که محل بحث مستدل بوده است. نقد اول مرحوم فاضل :

این مطلب ، ضابطه کلی نیست؛ به این معنی که اگر صرف روش باعث تمایز علوم می شود پس خداشناسی فلسفی و انسان شناسی فلسفی چون روش واحد دارند، یک علم می شوند.

نقد دوم مرحوم فاضل:

انسان شناسی فلسفی و انسان شناسی دینی، علاوه بر آنکه روش هایشان با هم متفاوت است ، غرض های مدونین آنها هم متفاوت است. پس چرا تمایز آنها به غرض هایشان نباشد.

جواب به نقد دوم مرحوم فاضل :

از نگاه استدلال کننده ، غرض های هر دو علم ، شناخت انسان است و اگر دین دارد از طریق آیات و روایات این مهم را انجام می دهد و فیلسوف بدون توجه به دین به این کار دست می زند، به آن معنی نیست که این دو، اغراض متعدد دارند. بلکه آنها، راه رسیدن به غرض را متفاوت می شناسد.

نقد سوم مرحوم فاضل :

انسان شناسی فلسفی و انسان شناسی دینی، دارای موضوعات مختلف هستند و تمایز آنها به تمایز موضوعاتشان می باشد چرا که موضوع اولی «انسان به طور مطلق» است و در دومی موضوع «انسان از منظر دین».

جواب به نقد سوم مرحوم فاضل :

موضوع در انسان شناسی دینی ، «انسان از منظر دین» نیست به این نحو که «از منظر دین» قید موضوع باشد بلکه طبعا دین دار انسان مطلق را بررسی می کند ولی چون سخن دین را صحیح می داند محمولاتی را بر انسان بار می کند که دین پذیرفته باشد پس موضوع در هر دو علم، «انسان مطلق» است.

\*\*\*

بررسی نهایی نظریه پنجم :

تقسیم بندی علوم به اعتباری و حقیقی، یا به «یقینی و ظنی» و یا به «دینی و غیر دینی» و یا به «برهانی و شهودی»، یا به «انشائی و اخباری» از زمره تقسیم بندی هایی است که باعث تمایز علوم می شود ولی به گونه ای فراگیر و جامع نیست که بتوان با آن ضابطه ای کلی ارائه کرد. تقسیم بندی ها که طبعا ریشه در تمایزهای علوم با یکدیگر دارد می تواند از تمایزهای خاص و موجود بین چند علم ریشه بگیرد و در صورتی که اثری بر آنها مترتب باشد، به نوبه خود پذیرفته است ولی برای یافتن تمایزی فراگیر و جامع، باید به نکته ای دست یابیم که بتواند همه علوم را در برگیرد. و به همین جهت می توان گفت : تمایز انسان شناسی فلسفی و انسان شناسی دینی همانند عرفان و فلسفه اگرچه به روش هایشان است و قضایای آنها ، با هم یکی



است و غرض واحدی را هم دنبال می کنند (شناخت حقیقت)، اما ممکن است بگوییم حقیقتاً اینها دو پاسخ به یک سؤال هستند که همدیگر را تخطئه می نمایند (مثل طرفداران اصالة الوجود و اصالة الماهية) و لذا این دو، یک علم هستند و نه دو علم و روش های طرفداران آنها باعث می شود که جواب های مختلفی برای یک سؤال مطرح شود (چنانچه در یک مسئله اصولی چندین جواب مطرح می شود)

پس: اگر کسی ملاک و تعریف علم را - چنانچه گفته شد - غرض واحد دانست لا جرم باید عرفان و فلسفه را یک علم بداند که از ناحیه دو گروه برای پاسخگویی به سؤالی واحد و برای رسیدن به غرضی واحد، مطرح شده اند. اما اگر در تعریف علم علاوه بر غرض واحد، از روش واحد هم سخن به میان آوردیم می توان گفت عرفان و فلسفه دو علم هستند. ولی باز هم در این صورت نمی توان تنها به روش بسنده کرد. چرا که بسیاری از علوم روش های واحدی دارند. بلکه تمایز در این صورت به «تفاوت موضوعات + روش» یا «تفاوت اغراض + روش» یا «تفاوت محمولات + روش» ... خواهد بود.

اللهم الا ان يقال: چون خارجا عرفان و فلسفه دو علم هستند، ما نیز تعریف علم را تغییر داده و می گوییم: «العلم هو عدة القضايا المرتبطة التي كانت لها اسلوب معينة جمعها خصوصيات او الخصوصية الواحدة بها يترتب عليها غرض واحد بالوحدة الشخصية».

